

حسن جوری در روستای جور، از توابع نیشابور، به دنیا آمد و هفت تا هشت سال در مدارس آنجا به تحصیل علوم دینی و بحث و مجادله علمی پرداخت. وی برای آگاهی از حقیقت، آموزه‌های ائمه فرق را فراگرفت و از اختلاف‌نظرها و اعتقادات آنان آگاه شد و به مقام استادی رسید (حافظ ابرو، ج ۱، ص ۷۹، ۸۵؛ میرخواند، ج ۵، ص ۶۰۵). سپس برای دیدار شیخ خلیفه به سبزوار رفت و سخنان وی را شنید و در سلک مریدان وی درآمد (→ حافظ ابرو، ج ۱، ص ۸۶). در این زمان، مریدان شیخ خلیفه رویه‌فرزونی بودند. برخی از فقهاء شیخ را مرتد شناختند و مردم را از شنیدن صحبت‌های وی منع نمودند. سرانجام در ۲۲ ربیع الاول ۷۳۶، شیخ خلیفه را در مسجد سبزوار خلق‌آوریز یافتند (همان، ج ۱، ص ۷۹؛ عبدالرزاق سمرقندی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ قس خوافی، ج ۲، ص ۴۶).

پس از کشته شدن شیخ خلیفه، مریدان وی به حسن جوری پیوستند و او جانشین شیخ خلیفه شد، اما در سبزوار نماند و به قصد تبلیغ تعالیم شیخ خلیفه و گردآوری مریدان بیشتر به سفرهای تبلیغی رفت. وی در ۲۳ ربیع الاول ۷۳۶ به نیشابور رفت و در آن شهر در اختنا بود تا اینکه مردم از جای او آگاهی یافتدند. به همین سبب، به مشهد و از آنجا به ایورد و خبشوان رفت. پنج ماه در سفر بود تا اینکه در شوال ۷۳۶ به عراق عجم رفت و یک سال و نیم در آن نواحی تبلیغ کرد. سپس به خراسان برگشت و در اوایل محرم ۷۳۹ به مأواه النهر و بلخ و ترمذ رفت و پس از آن به هرات بازگشت و از آنجا به خواف و قهستان رفت و تصمیم گرفت به کرمان سفر کند، اما به سبب سختی راه، سفرش انجام نپذیرفت و به مشهد و در ۷۳۹ به نیشابور بازگشت و بیشتر اهالی نیشابور مرید وی شدند (حافظ ابرو، ج ۱، ص ۷۹، ۸۶؛ عبدالرزاق سمرقندی، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۴۵). انگیزه حسن جوری از این سفرها، علاوه بر تبلیغ و اشاعه تعالیم شیخ خلیفه، گزیر از توطنه و ستم دشمنان بود. تبلیغات حسن جوری و دعوت وی برای قیام مردم، در پوشش تصوف صورت می‌گرفت و به این ترتیب، طریقی صوفیانه به وجود آمد که بعدها طریقت شیخ خلیفه و حسن جوری خوانده شد (پتروفسکی، ج ۱، ص ۳۸).

حسن جوری نام مریدانش را در دفتری ثبت می‌کرد و می‌گفت: «حالا وقت اختفاست». وی به آنان می‌گفت که هرگاه وقت ظهور برسد، آنان باید آماده نبرد شوند ولی تا آن زمان باید منتظر بمانند و به حرفة خود مشغول باشند. بیشتر مریدان وی از صاحبان حرف بودند (حافظ ابرو، ج ۱، ص ۸۰؛ میرخواند، ج ۵، ص ۵-۶۰؛ با افزایش مریدان حسن جوری، بر نگرانی و

زمتان را در آنجا بگذراند. از طرفی، هواداران قره‌یازیچی در اطراف برادر او، دلی‌حسن (دلی‌حسن)، گرد آمدند و با چند سرکرده جلالی که به دلی‌حسن پیوسته بودند، خود را به توقات رساندند. حسن‌پاشا که در خود بارای مقاومت ندید، در قلعه شهر پناه گرفت. در آن میان، شخصی که از قلعه فرار کرده بود، محلی را که پاشا غالباً در آنجا می‌نشست، به محاصره کنندگان نشان داد و سرانجام حسن‌پاشا در شوال یا ذی‌حججه ۱۰۱ به قتل رسید و اموالش، پیش از رسیدن به توقات، به تصرف دلی‌حسن درآمد (→ پچوی، همانجا؛ نعیما، ج ۱، ص ۲۹۵؛ صولاً قزاده محمد همدی، همانجا؛ هامر-پورگشتال، ج ۴، ص ۳۲۰-۳۲۱). حسن‌پاشا خدمات بسیاری به دولت عثمانی کرد. وی در بیشتر نبردها پیروز بود و در صورت شکست، به آسانی میدان نبرد را خالی نمی‌کرد. پچوی، که حسن‌پاشا را از نزدیک می‌شناخت، به علاقه وی به اشیای زیبا و قیمتی اشاره کرده است. به دستور حسن‌پاشا، در بغداد تحت سیمینی به نام کاخ بهشت برایش ساخته بودند که با نقش و نگار درختان و شکوفه‌ها تزیین شده بود و حدود پنجاه قروش ارزش داشت (→ ج ۲، ص ۲۹۰).

منابع: محمد ثريا، سجل عثمانى، استانبول ۱۸۰۸-۱۸۹۷-۱۸۹۰/۱۳۱۵-۱۲۰۸، چاپ افست انگلستان ۱۹۷۱؛ صولاً قزاده محمد همدی، صولاً قزاده تاریخی، استانبول ۱۲۹۷؛ نصرالله فلسی، زندگانی شاه عباس اول، تهران ۱۳۶۴ ش؛ مصطفی نعیما، تاریخ نعیما، [استانبول] ۱۲۸۳-۱۲۸۱؛ Ismail Hami Danişmend, *İzahî Osmanlı tarihi kronolojisi*, İstanbul 1971-1972; William J. Griswold, *Anadolu'da büyük isyan: 1591-1611*, tr. Ülkün Tansel, İstanbul 2002; Joseph von Hammer-Purgstall, *Geschichte des osmanischen Reiches*, Graz 1963; İA, s.v. "Hasan Paşa" (by M. Tayyib Gökbilek); İbrahim Peçevî, *Peçevî tarihi*, ed. Murat Uraz, İstanbul 1968-1969; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı tarihi*, vol.2, Ankara 1998.

/ رحیم رئیس نیا /

حسن جوری، رهبر معنوی سلسله سربداران. از تاریخ تولد و آغاز زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. برخی دانسته‌ها درباره وی، مربوط به نامه‌ای است که خودش به امیر محمدیک جانی قربانی، حاکم وقت طوس و مشهد، نگاشته است. متن این نامه را حافظ ابرو (ج ۱، ص ۸۹-۸۵) و میرخواند (ج ۵، ص ۶۰-۶۱) و مرعشی (ص ۱۶۶-۱۷۰)، با اندکی اختلاف، آورده‌اند.

و درویشان خوانده و ابن‌بطوطة (ج، ۱، ص ۳۸۹) به صراحت حسن جوری را راضی شمرده است. سربداران حسن جوری را به خلافت خود برداشتند و وی آنان را به عدل و داد فراخواند. از آن پس، قدرت معنوی و سازمانی‌افتۀ درویشان پیرو حسن جوری با قدرت نظامی وجیه‌الدین مسعود پیوند خورد. وجیه‌الدین و حسن جوری در ۷۳۹ می‌خواهند سبزوار را تصرف کردند و بر توابع این ولایات نیز سلط شدند و ملازمان امیر ارغونشاه را از آنجا بیرون واندند (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۸۹؛ ۹۰-۸۹). در این اثناء، تغایم‌ور در نامه‌ای به میرخواند، ج، ۵، ص ۶۱۳. در این اثناء، تغایم‌ور در نامه‌ای به حسن جوری او را به فرمان‌برداری از خود دعوت کرد. حسن جوری نیز به وی پیغام داد که پادشاه و ما باید از خدا اطاعت کنیم و هر کس خلاف دستورهای قرآن عمل کند، عصیانگر است و بر دیگران واجب است تا برای دفع او قیام کنند (میرخواند، همانجا). تغایم‌ور با شیدن پاسخ حسن جوری لشکری فراهم آورده. به نوشته میرخواند (همانجا)، سپاهیان تغایم‌ور هفتاد هزار تن و سپاهیان وجیه‌الدین مسعود و حسن جوری سه هزار تن بودند (قس دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۱) در بیهق، میرخواند (همانجا) در کنار رود گرگان و دولتشاه سمرقندی (ص ۲۸۱) در کنار رود اتری گزارش نموده‌اند. این نبرد در ۷۴۱ به‌وقوع پیوست (قس خوانی، ج، ۳، ص ۵۸-۵۹؛ سال ۷۴۰). تغایم‌ور برادرش، امیر شیخ علی گاون، را فرمانده سپاهیان کرد. سربداران پیروز شدند، امیر شیخ علی گاون کشته شد و لشکریان تغایم‌ور نیز منهزم گشته‌اند. پس از این شکست، امیر ارغونشاه و امرای دیگر به اطراف گریختند و غنیمت بسیاری نصیب سربداران شد. وجیه‌الدین مسعود به سبزوار بازگشت و بزرگان و اشراف خراسان به اطاعت او درآمدند (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ میرخواند، ج، ۵، ص ۶۱۴). به نوشته خوانی (همانجا)، پس از این جنگ، وجیه‌الدین اسفرائیں، جاجریم، بیارجمند، بسطام، دامغان و سمنان را نیز تصرف کرد.

در آغاز امر، وجیه‌الدین مسعود و حسن جوری متفق بودند، اما خیلی زود اختلاف نظر پیدا کردند (بطرسفسکی، ص ۶۶). وجیه‌الدین و بیانش به دنبال حکومتی مقتصد و توسعه طلب بودند و از این‌رو نمی‌توانستند برای مدت طولانی، مواعظ تند حسن جوری را که پیوسته مردم را به برابری، برادری و تعديل ثروت دعوت می‌کرد – تحمل کنند. از سویی، اهالی نواحی متصرفه سربداران شیعه‌مذهب نبودند. احتمالاً، حسن جوری می‌خواست مذهب تشیع را در همه شهرهای تحت تابعیت سربداران برقرار سازد، اما مسعود خواهان این روش نبود. دیدگاه کاملاً مذهبی حسن جوری کار را بوجیه‌الدین مسعود مشکل می‌ساخت (بیانی، ج، ۲، ص ۷۸۲).

وحشت فقهای سُنی مذهب افزوء شد. به همین سبب، دشمنان او کوشیدند تا امیر ارغونشاه را برضد وی برانگیزنند (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۸۶-۸۷؛ میرخواند، ج، ۵، ص ۶۰۶). ارغونشاه، امیر محمد باسق را نزد حسن جوری فرستاد تا درباره او و بیانش تحقیق کند. امیر محمد باسق با حسن جوری مذکور کرد و او و بیانش را مردمانی نیک معاش دانست و به وساطت او، ارغونشاه از دستگیری حسن جوری منصرف شد. اندکی بعد، حسن جوری از فهستان به سوی عراق عجم حرکت کرد و به دستجردان رفت، اما به سبب سختی راه و جمع کثیری که همراه او بودند، این سفر ناتمام ماند و او به مشهد بازگشت (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۸۷؛ میرخواند، همانجا).

بار دیگر، مشایخ و فقهای به حکام نامه نوشتند و آنان را برضد حسن جوری برانگیختند. ارغونشاه به مشهد ایلچی فرستاد. ایلچی نیز پس از صحبت با حسن جوری قانع شد و بازگشت. پس از دو ماه، حسن جوری با گروهی از درویشان، به قصد عزیمت به حجاز، به فهستان رفت، اما ارغونشاه مانعت کرد و از وی عذرخواهی نمود (همانجاها). سرانجام ارغونشاه دست از حمایت حسن جوری برداشت و در ۷۳۹ او را دستگیر و در قلعه طاق / طاک / تاک در یازر زندانی کرد (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۸۰، ۸۷؛ عبدالرزاق سمرقندی، ج، ۱، ص ۱۴۶). چندی بعد، وجیه‌الدین مسعود، از امرای سربداران، به یازر حمله کرد و حسن جوری را آزاد ساخت که همراه او به سبزوار رفت (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۸۳؛ عبدالرزاق سمرقندی، ج، ۱، ص ۱۴۸).

حسن جوری دو ماه در سبزوار اقامت گزید. درویشانی که تا آن زمان در اختفا بودند، نزد وی رفتند. مردم ولایات خراسان از وضع پریشان خود و قتل و غارت و ستم حکام نزد وی شکایت کردند و ابزار داشتند که دیگر جایز نیست در مقابل ظلم و ستم سکوت کنند و باید فتنه مغولان را فرونشانند. حسن جوری پاسخ داد که تاکنون پیشوایی نکرده است و این سخن را باید با پیشوایان دین مطرح کرد و اگر آنان صلاح را در قیام بدانند، او نیز در این امر مساعدت خواهد کرد. تمامی ائمه، مشایخ و پیشوایان بیهق و نیشابور اتفاق کردند که دفع ظلم برای رهایی مسلمانان واجب است. بنابر این فتوای درخواست وجیه‌الدین مسعود، حسن جوری به سربداران پیوست (حافظ ابرو، ج، ۱، ص ۸۸-۸۹؛ مرعشی، ص ۱۶۹). در این زمان، امیر ارغونشاه در ملازمت تغایم‌ور به عراق رفت و پسرش، امیر محمد بیک جانی قربانی، بر امور خراسان رسیدگی می‌کرد. امیر محمد در نامه‌ای به حسن جوری، او را از همراهی با وجیه‌الدین برحدور داشت. حسن جوری نیز در پاسخ، خبر داد که به سربداران پیوسته است (میرخواند، ج، ۵، ص ۶۰۹).

حافظ ابرو (ج، ۱، ص ۸۳) مریدان حسن جوری را شیخیان

حافظابرو، زیده‌التاریخ، چاپ کمال حاج سیدجوادی، تهران ۱۳۸۰ ش؛ احمدین محمدخواهی، مجلل فصیحی، چاپ محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۹-۱۳۴۱ ش؛ دولتشاه سمرقندی، کتاب تذکرة الشعرا، چاپ ادوارد براون، لیدن ۱۹۰۱/۱۳۱۹؛ عبدالرزاک سمرقندی، مطلع سعدیان و مجمع بحرین، ج ۱، چاپ عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۵۳ ش؛ غیاث الدین فریومدی، ذیل مجمع الانساب شبانکارهای، در محمدبن علی شبانکارهای، مجمع الانساب، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۶۳ ش؛ ظلیل الدین بن نصیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، چاپ محمدحسین تسبیحی، تهران ۱۳۵۵ ش؛ میرخواند. /امیرتیمور رفیعی /

حسن چلبی ← قنالی زاده، حسن چلبی

حسن حُسْنی عبد الوهاب، مورخ و پژوهشگر معاصر تونسی. او در شعبان ۱۲۶۲/۱۳۰۱ ش، در خانواده‌ای صاحب‌نام و مرفه، در شهر تونس به دنیا آمد. پدر و پدریز رگش از صاحب‌منصبان حکومتی بودند. مادرش، حنیفه، دختر علی بن مصطفی آغا قصیری (یکی از دریابان پانفوذه تونس) بود (حسن حسنی عبد الوهاب، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۴؛ محفوظ، ج ۳، ص ۳۳۷). حسن حسنی تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه‌ای در تونس و سپس در شهر مهدیه گذراند و با زبان فرانسه آشنا شد (داغر، ج ۳، قسم ۱، ص ۷۸۵؛ مناعی، ص ۴۰۵). هنگامی که پدرش از مهدیه به تونس بازگشت، او نیز وارد یک مدرسه فرانسوی شد، سپس به مدرسه اسلامی صادقیه رفت و بعد در پاریس وارد مدرسه علوم سیاسی شد (کرو، ج ۲، ص ۷۱؛ مناعی، همانجا)، پس از مرگ پدرش در ۱۳۲۲، ناگزیر به تونس بازگشت. در ۱۳۲۳ در اداره کشاورزی و بازرگانی (اداره الفلاحة و التجارة) مشغول به کار شد و در ۱۳۲۸ به ریاست بخش جنگل‌های زیستون در شمال تونس رسید (حسن حسنی عبد الوهاب، ج ۱، ص ۱۵؛ داغر، همانجا).

حسن حسنی از حدود ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ در مدرسه خلدونیه و از ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۲ در مدرسه عالی زیان و ادبیات عربی تونس به تدریس تاریخ پرداخت (بوذنیه، ذیل ماده). وی هم‌زمان، در ۱۳۳۴ و در بحبوحة جنگ جهانی اول، در اداره خدمات اقتصادی مشغول به کار گردید و در ۱۳۲۹ ش ۱۹۲۰ رئیس کتابخانه نخ خطی تونس (خزینه المخطوطات التونسية) شد. او در این سمت با اسناد تاریخ تونس (از دوران تسلط ترکها، از ۹۴۲ تا ۱۲۵۱) آشنایی شد و دستور داد تمام این اسناد و منابع را طبقه‌بندی کنند (→ حسن حسنی عبد الوهاب، ج ۱، ص ۱۶).

در ۱۳۰۴ ش ۱۹۲۵ فرماندار العثایث (جنبشیانه)، یکی از شهرهای تابع استان صفاقیس، و سه سال بعد کارگزار شهر

با گسترش محدوده حکومتی سرپداران، آنان با آل کرت (حکم: ۷۸۲-۶۴۳) در هرات همسایه شدند. آل کرت سنتی مذهب و از مخالفان سرپداران بودند. اختلاف میان جناب وجیه‌الدین مسعود و سایر سرپداران، در جنگ آنان و آل کرت نمایان شد. این جنگ، که به نبرد زاوہ مشهور است، در ۷۴۳ میان وجیه‌الدین مسعود و حسن جوری از یک سو، و معزالدین حسین کرت از سوی دیگر، رخ داد (حافظابرو، ج ۱، ص ۱۴۴؛ دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۱؛ قس فریومدی، ص ۳۴۸؛ سال ۷۴۲). وقتی وجیه‌الدین مسعود و حسن جوری بر سبزوار و نیشابور غلبه یافتد و قوای آنان زیاد شد، مصمم به تصرف تمام خراسان شدند و خواستند تا هرات را تسخیر کنند (حافظابرو، ج ۱، ص ۱۳۹؛ دولتشاه سمرقندی، همانجا). میرخواند (ج ۴، ص ۶۸۱) آغازگر جنگ را معزالدین حسین کرت دانسته است. بهنوشته وی (همانجا)، پس از شکست تغایم‌ور از سرپداران، وی به معزالدین حسین پیغام داد تا به جنگ آنان برود. این خبر را وجیه‌الدین مسعود و حسن جوری شنیدند و به جنگ با وی مصمم شدند. حسن جوری، مولانا نورالدین حمید و حسن حداد را به نمایندگی خود نزد معزالدین حسین کرت فرستاد تا به او پیغام دهند که دست از افعال ناشایست خود بردار و در غیر این صورت، آماده نبرد باشد. معزالدین حسین کرت نمایندگان حسن جوری را به قتل رساند (همانجا).

پس از آن، سپاهیان دو طرف در ولایت خواف، در حدود زاوه، با یکدیگر رو به رو شدند. سپاهیان سرپداران پنج هزار تن و سپاهیان معزالدین حسین کرت سی هزار تن بودند. در ابتدای امر، لشکر وجیه‌الدین مسعود و سرپداران پیروز بودند و بسیاری از لشکریان هرات را کشتند، اما در میان جنگ، حسن جوری مجروح و کشته شد. با مرگ وی صفووف سرپداران درهم ریخت. معزالدین حسین کرت لشکر سرپداران را تغییب کرد و آنان را شکست داد (حافظابرو، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۰؛ میرخواند، ج ۴، ص ۶۸۲-۶۸۱). گفته‌اند که قتل حسن جوری در جنگ زاوه به امر وجیه‌الدین مسعود بوده است (→ دولتشاه سمرقندی، همانجا؛ میرخواند، ج ۴، ص ۶۸۲). پیکر حسن جوری را به سبزوار بردند و در جوار مزار شیخ خلیفه به خاک سپرندند (میرخواند، همانجا). وجیه‌الدین مسعود نیز به سبزوار بازگشت (دولتشاه سمرقندی، همانجا) و امیر عزالدین سوغندی جانشین حسن جوری شد (فریومدی، ص ۳۴۸).

نیز → سرپداران *

منابع: ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه، چاپ محمد عبدالمعتم عربان، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران ۱۳۷۵-۱۳۶۷ ش؛ ملیا پالوریچ بطروس‌فسکی، نهضت سرپداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۱ ش؛ عبدالله بن لطف‌الله